یک کلمه بهم آمدند هر دو متحرک اول را ساکن کرده در دوم ادغام کردند مَاوٌّ شد و
برین طریق ست در مَاوَّانِ و مَاوُّونَ مَدَّةٌ جمع تکسیر از ان مَاوٌّ ست مَاوٌّ اسم
وُحدان بود چون خواستند که اسم وُحدانرا جمع تکسیر کنند رد کردند بسوی اصلش که مَاوِوٌ
بود حرف اول مفتوحست و ثالث را نیز فتح دادند و آخرش تا در آورده الف وُحدانرا
حذف کردند مَدَوَةٌ شد بعده دو حرف از یکجنس در یک کلمه بهم آمدند هر دو متحرک اول را ساکن
کرده در دوم ادغام کردند مَدَةٌ شد مَدَاوٌ جمع تکسیر از ان مَاوٌ ست مَاوٌ اسم وُحدان
بود چون خواستند که اسم وُحدانرا جمع تکسیر کنند رد کردند بسوی اصلش که مَاوِوٌ بود
حرف اول را ضم دادند و ثالث را مُشدّد ساخته فتح دادند بعد ثالث الف جمع تکسیر
در آورده الف وُحدانرا حذف کردند مَدَاوٌ شد مَدَدٌ جمع تکسیر از ان مَاوٌ ست مَاوٌ
اسم وُحدان بود چون خواستند که اسم وُحدانرا جمع تکسیر کنند رد کردند بسوی اصلش
که مَاوِوٌ بود حرف اول را ضم دادند و ثالث را مُشدّد ساخته فتح دادند بالف
وُحدانرا حذف کردند مَدَدٌ شد مَدٌّ جمع تکسیر از ان مَاوٌ ست مَاوٌ اسم وُحدان بود
چون خواستند که اسم وُحدانرا جمع تکسیر کنند رد کردند بسوی اصلش که مَاوِوٌ بود
حرف اول را ضم دادند و ثالث را سکون ساخته الف وُحدانرا حذف کردند
مَدْدٌ شد بعده دو حرف از یک جنس در یک کلمه بهم آمدند اول ساکن ثانی متحرک
اول را در دوم ادغام کردند مَدٌّ شد مَدَدٌ جمع تکسیر از ان مَاوٌ ست مَاوٌ اسم وُحدان
بود چون خواستند که اسم وُحدانرا جمع تکسیر کنند رد کردند بسوی اصلش که مَاوِوٌ بود

حرفِ اول را ضم دادند و ثالث را فتح واو ندو در آخرش الفِ ممدوده در آورده
الفِ وحدانرا حذف کردند مُدَدٌ آمد شد بعده دو حرف از یکجنس در یک کلمه بهم آمدند هر دو متحرک
اول ساکن کرده در دوم ادغام کردند مُدَّانٌ جمع تکسیر از ان مادّه است مادّه
اسمِ وحدان بود چون خواستند که اسمِ وحدانرا جمع تکسیر کنند رد کردند بسوی اصلش که مادد
بود حرفِ اول را ضم دادند و ثالث را مسکون ساخته در آخرش الفِ و نون مزیدتان در آورده
الفِ وحدانرا حذف کردند مُدْدَانٌ شد بعده دو حرف از یکجنس در یک کلمه بهم آمدند اول
ساکن ثانی متحرک اول را در دوم ادغام کردند مُدَّانٌ شد مَدٌّ و مُدُدٌ مانند ضَرْبٌ
ضُرُبٌ ست اما بسوی اصلش رد میکنند مُوَيْدَةٌ تصغیر از ان مادّه ست اسمِ مکبر بود
چون خواستند که اسمِ مکبر را مصغر کنند رد کردند بسوی اصلش که مادد بود حرفِ اول را
ضم دادند و ثانی قابل حرکت نبود آنرا بواو مفتوحه بدل کردند و سوم جا یای تصغیر در آوردند
مُوَيْدِدٌ شد بعده دو حرف از یکجنس در یک کلمه بهم آمدند اول را ساکن کرده در دوم ادغام
کردند مُوَيْدَّةٌ مادّه تان مَوَادُّ و مُوَيْدَّةٌ مَوَادُّ جمع تکسیر از ان مادّه
مادّه اسمِ وحدان بود چون خواستند که اسمِ وحدانرا جمع تکسیر کنند رد کردند بسوی اصلش که
مادد بود حرفِ اول مفتوح ست و ثانی قابل حرکت نبود آنرا بواو مفتوحه بدل کردند
و سوم جا الفِ جمع تکسیر در آوردند و تاء وحدانرا حذف کردند مَوَادِدُ شد بعده دو حرف
از یکجنس در یک کلمه بهم آمدند هر دو متحرک اول را ساکن کرده در دوم ادغام کردند مَوَادٌّ شد
مُوَيْدَةٌ تصغیر از ان مادّه ست مادّه اسمِ مکبر بود چون خواستند

که اسم مکبر را مصغر کنند رد کردند بسوی اصلش که واو بود حرف اول را ضم دادند ثانی
قابل حرکت نبود آنرا بواو مفتوح بدل کردند و سوم جای یای تصغیر در آوردند و حرفیکه مابعد
یای تصغیر بود آنرا کسره دادند مُوَیْدَةٌ شد بعده دو حرف از یکجنس در یک کلمه بهم آمدند
هر دو متحرک اول را ساکن کرده در دوم ادغام کردند مُوَیْدَةٌ شد الطرف منه ممدود
ممدان مَمَادٌ مُمَیْدٌ ممدود در اصل مَمْدُودٌ بود دو حرف از یکجنس در یک کلمه بهم آمدند هر دو متحرک
حرکت اول را نقل کرده بما قبل دادند بعده اول ساکن ثانی متحرک اول را در دوم ادغام
کردند مَمَدٌّ شد و برین قیاس است ممدان مَمَادٌ جمع تکسیر از ان مَمَدٌّ است مَمَدٌّ اسم وُدان
بود چون خواستند که اسم وُدان را جمع تکسیر کنند رد کردند بسوی اصلش که مَمْدُودٌ بود
حرف اول مفتوح بود و ثانی را فتح دادند و سوم جا الف جمع تکسیر در آوردند و حرفیکه مابعد
الف جمع تکسیر بود آنرا کسره دادند مَمَادِدُ شد بعده دو حرف از یکجنس در یک کلمه بهم آمدند
هر دو متحرک اول را ساکن کرده در دوم ادغام کردند مَمَادٌّ شد و تنوین تمکن را حذف کردند
برای منع صرف مَمَادٌّ شد مُمَیْدٌ تصغیر از ان مُمَدٌّ است مُمَدٌّ اسم مکبر بود چون خواستند
که اسم مکبر را مصغر کنند رد کردند بسوی اصلش که مُمَدُّ بود حرف اول را ضم دادند
و ثانی را فتح دادند و سوم جا یای تصغیر در آوردند و حرفیکه مابعد یای تصغیر بود آنرا کسره
دادند مُمَیْدِدٌ شد بعده دو حرف از یکجنس در یک کلمه بهم آمدند هر دو متحرک اول را ساکن کرده
در دوم ادغام کردند مُمَیْدٌّ شد والآلة منه مُمَدٌّ ممدان مَمَادٌ مُمَیْدٌ مُمَدٌّ در اصل مُمْدُدٌ بود
بعده دو حرف از یکجنس در یک کلمه بهم آمدند هر دو متحرک حرکت اول را نقل کرده بما قبل دادند بعده

الباس بعزو و
جمع مونث فتو و
الفنا رابع یا زلوه
و سم یا در فعل
باشد یا بود و نبو
یا نحو صلا و بعیا
هم در ماند یحیا و
ای عصا و الف ثالث
اگر از ثلاث بیا

اوّل ساکن ثانی متحرک اوّل را در دوم ادغام کردند ممدّ شد و برین قیاس تثنیه ممدّان مماد
جمع تکسیر ازان ممدّست ممدّ اسم وحدان بود چون خواستند که اسم وحدانرا جمع تکسیر کنند رد
کردند بسوی اصلش که ممدود بود حرف اوّل و ثانی را فتح دادند و سوم جا الف جمع تکسیر درآوردند
و حرفیکه مابعد الف جمع تکسیر بود آنرا کسره دادند مماد شد بعده دو حرف از یکجنس در یک کلمه بهم
آمدند هر دو متحرک اوّل را ساکن کرده در دوم ادغام کردند مماد شد و تنوین تمکن را نیز حذف کردند مماد
شد ممیّد تصغیر ازان ممدّست ممدّ اسم مکبّر بود چون خواستند که اسم مکبّر را مصغّر کنند رد کردند
بسوی اصلش که ممدود بود حرف اوّل را ضم دادند و ثانی را فتح دادند و سوم جا یاء تصغیر درآوردند
و حرفیکه مابعد یاء تصغیر بود آنرا کسره دادند ممیّد شد بعده دو حرف از یکجنس در یک کلمه بهم
آمدند هر دو متحرک اوّل را ساکن کرده در دوم ادغام کردند ممیّد شد وجه دوم ممیّد تصغیر ازان
ممدّست ممدّ اسم مکبّر بود چون خواستند که اسم مکبّر را مصغّر کنند حرف اوّل را ضم دادند و ثانی
را فتح دادند و سوم جا یاء تصغیر درآوردند ممیّد شد ممدّة ممدّان مماد ممیّدة ممدّة در اصل
ممددة بود دو حرف از یکجنس در یک کلمه آمدند هر دو متحرک حرکت اوّل را نقل کرده بماقبل دادند
بعده اوّل ساکن ثانی متحرک اوّل را در دوم ادغام کردند ممدّة شد و برین قیاس تثنیه ممدّتان
مماد جمع تکسیر ازان ممدّةست ممدّة اسم وحدان بود چون خواستند که اسم وحدانرا جمع تکسیر
کنند رد کردند بسوی اصلش که ممددة بود حرف اوّل و ثانی را فتح دادند و سوم جا الف جمع تکسیر
درآوردند و حرفیکه مابعد الف جمع تکسیر بود آنرا کسره دادند و تاء وحدانرا حذف کردند مماد
شد بعده دو حرف از یکجنس در یک کلمه جمع شدند اوّل را ساکن کرده در دوم ادغام کردند مماد

بمرة اسم در
بسم الله الرحمن الرحیم
و همزه این کلمه
در میان دو حالت
الف کبعد لام جریا
تکلم بود در اینجا
بین ساکنین بعد
در وصل و بین همزه
این لفظ چون
الذین و الذین

۱۵۴

شد و تنوین تمکن را حذف کردند برای منع صرف مُمَیْدَةٌ تصغیر از آن مِحْدَةٌ ست مِحْدَةٌ
اسم مُکبّر بود چون خواستند که اسم مُکبّر را مُصغّر کنند رد کردند بسوی اصلش که مِحْدَوَةٌ بود
حرف اول را ضم دادند و ثانی را فتح دادند و سوم جا یاء تصغیر در آوردند و حرفیکه مابعد
یاء تصغیر بود آنرا کسره دادند مُمَیْدِوَةٌ شد بعده دو حرف از یکجنس در یک کلمه بهم آمدند
هر دو متحرک اول را ساکن کرده در دوم ادغام کردند مُمَیْدَةٌ شد وجه دوم مُمَیْدَةٌ
تصغیر از آن مِحْدَةٌ ست مِحْدَةٌ اسم مُکبّر بود چون خواستند که اسم مُکبّر را مُصغّر کنند حرف
اول را ضم دادند و ثانی را فتح دادند و سوم جا یاء تصغیر در آوردند و حرفیکه مابعد یاء
تصغیر بود آنرا کسره دادند مُمَیْدِوَةٌ شد بعده دو حرف از یک جنس در یک کلمه بهم
آمدند هر دو متحرک اول را ساکن کرده در دوم ادغام کردند مُمَیْدَةٌ شد و برهمین قیاس
ست تبیل در تصغیر ظرف و آلة مِحْدَاةٌ تا آخر بر اصل خود ست اصل التفضیل منه اَمَدٌ اَمَدَانِ
اَمَدُوْنَ اَمَادٌ اُمَیْدٌ اَمَدٌ در اصل اَمَدَوٌ بود دو حرف از یکجنس در یک کلمه بهم آمدند هر دو
متحرک حرکت اول را نقل کرده بما قبل دادند بعده اول ساکن ثانی متحرک اول را در
دوم ادغام کردند اَمَدٌ شد و برهمین دو وجه ست صیغه اَمَدَانِ اَمَادٌ جمع تکسیر از آن
اَمَدٌ ست اَمَدٌ اسم وُحدان بود چون خواستند که اسم وُحدان را جمع تکسیر کنند رد کردند بسوی
اصلش که اَمَدَوٌ بود حرف اول مفتوح بود و ثانی را فتح دادند و سوم جا الف جمع تکسیر در آوردند
و حرفیکه مابعد الف جمع تکسیر بود آنرا کسره دادند اَمَادِوُ شد بعده دو حرف از یکجنس
در یک کلمه بهم آمدند هر دو متحرک اول را ساکن کرده در دوم ادغام کردند اَمَادٌ شد اُمَیْدٌ

شرح مراقی ۱۵۵

مراقی اولین
دوران از جهت
مفارقت آنها
حرف دوم
جزء با کلمه
حرف سه مثل
دو یعنی چو اَمَا
و اِمَّا و کلما چنانچه
ان ما مبسوطان
تحریر بالا یوم

تصغیر ازان اَمَدُّست اَمَدُّ اسمِ مُکبّر بود چون خواستند کہ اسمِ مُکبّر را مُصغّر کنند رد کردند
بسوئی اصلش کہ اَمْدَدُ بود حرفِ اول را ضم دادند و ثانی را فتح دادند و سوم جایِ تصغیر
در آوردند و حرفیکہ بعد یاءِ تصغیر بود آنرا کسرہ دادند اُمَیْدِدُ شد بعدہ دو حرف از یکجنس
در یک کلمہ بہم آمدند ہر دو متحرک اول را ساکن کردہ در دوم ادغام کردند اُمَیْدٌ شد وجہ دوم
اُمَیْدٌ تصغیر ازان اَمَدُّست اَمَدُّ اسمِ مُکبّر بود چون خواستند کہ اسمِ مُکبّر را مُصغّر کنند حرفِ
اول را ضم دادند و ثانی را فتح دادند و سوم جایِ تصغیر در آوردند اُمَیْدٌ شد والمؤنث منہ
مُدَیَّانِ مُدَیَّاتٌ مُدَیْدِیٌ مُدَیَّی در اصل مُدَدِی بود دو حرف از یکجنس در یک کلمہ
بہم آمدند اول ساکن ثانی متحرک اول را در دوم ادغام کردند مُدَّی شد و برین قیاس تصغیر
در مُدَّیَانِ و مُدَّیَاتٌ مُدَّ جمع تکسیر ازان مُدَّی ست مُدَّی اسمِ وُعدان بود چون خواستند
کہ اسمِ وُعدان را جمع تکسیر کنند رد کردند بسوئی اصلش کہ مُدَدٌ بود حرفِ اول مضموم ست
و ثانی را فتح دادہ اَلِفِ وُعدان را حذف کردند مُدَدٌ شد بعدہ دو حرف از یکجنس در یک کلمہ
بہم آمدند ہر دو متحرک اول را ساکن کردہ در دوم ادغام کردند مُدٌّ شد مُدَیْدِی تصغیر ازان
مُدَّی ست مُدَّی اسمِ مُکبّر بود چون خواستند کہ اسمِ مُکبّر را مُصغّر کنند رد کردند بسوئی
اصلش کہ مُدَدٌ بود حرفِ اول مضموم ست و ثانی را فتح دادند و سوم جایِ تصغیر
در آوردند مُدَیْدِی شد صرفِ صغیرِ فعل مضاعفِ ثلاثیِ مجرد اَلْاَزُّ وَالْاَزِیْزُ
بانگ کردن رعد و آواز جوشِ دیگ و جوشیدن و برانگیختن و برافروختن اَزَّ یَؤُزُّ
اَزِیْزًا و اَزًّا فہو آزٌّ آزَّانِ آزُّوْنَ اَزَّةٌ اُزَّازٌ اُزَّزٌ اُزَّارٌ اُزَّانٌ اِنَازٌ

أَزُوزُ أُوَيْزٌ أَزَّةٌ أَزَّتَانِ أَزَّاةٌ أَوَازُّ أُوَيْزَّةٌ وَأَزَّيَاتٌ أُزَيْزٌ أَفْذَاكَ
تَأْزُزُ تَأْزُزَانِ تَأْزُزُونَ تَأْزُوزَةٌ تَأْزُوزَتَانِ تَأْزُوزَاتٌ تَأْزِيزٌ تَأْيِيزٌ
تَأْيِيزَةٌ لَمْ يُؤَزِّ لَمْ يَأْزِزْ لَمْ يَأْزِ لَمْ يُؤَزْ لَا يُؤَزُّ لَا يَأْزُّ لَنْ يُؤَزَّ لَنْ يَأْزَّ
الْأَمْرُ مِنْهُ أُزْ أُزَّا أُزُّوا لِتُؤَزَّ لِيُؤَزَّ لِيَأْزَزْ لِيَأْزِزْ لِيُؤَزَّ وَالنَّهْيُ عَنْهُ لَا
تُؤَزَّ لَا تَأْزَزْ لَا تَأْزِزْ لَا تُؤَزَّ لَا يُؤَزَّ لَا يَأْزَزْ لَا يَأْزِزْ لَا يُؤَزَّ الظَّرْفُ مِنْهُ
مَأَزٌّ مَأَزَّانِ مَآزُّ مَأْيِزٌ وَالْآلَةُ مِنْهُ مِأَزٌّ مِأَزَّانِ مَآزُّ مَأْيِزٌ مِأَزَّةٌ مِأَزَّتَانِ مَآزُّ
مَأْيِزَةٌ مِأْزَازٌ مِأْزَازَانِ مَآزِيزُ مُؤَيْزِيزٌ أَفْعَلُ التَّفْضِيلِ مِنْهُ أَوَزُّ أَوَزَّانِ أَوَزُّونَ
أَوَازُّ أُوَيْزٌ وَالْمُؤَنَّثُ مِنْهُ أُزْيَى أُزْيَيَانِ أُزْيَيَاتٌ أُزَّ أُزْيَزَى این باب چون مدّ
یَمُدُّ ست در تعلیل وصرف صرف صغیر **فعل مضاعف ثلاثی مجرد از باب**
فَعَلَ يَفْعِلُ الْفِرَارُ وَالْفَرُّ گریختن و دندان شیر افگندن ستور و فرو دان شور
نگریستن و باز کاویدن از کاری فَرَّ يَفِرُّ فِرَارًا وَمَفَرًّا فَهُوَ فَارٌّ فَارَّانِ
فَارُّونَ فَرَّةٌ فُرَارٌ فُرَّرٌ فُرَّارٌ فُرَّانٌ فِرَارٌ فُرُورٌ فُوَيْرٌ فَارَّةٌ فَارَّتَانِ
فَارَّاتٌ فُوَارٌّ فُرَرٌ فُوَيْرَةٌ وَفَرَّ يَفُرُّ فِرَارًا وَمَفَرًّا فَذَاكَ مَفْرُورٌ لَمْ يَفِرَّ
لَمْ يَفُرَّ لَمْ يَفْرِرْ لَا يَفِرُّ لَا يَفُرُّ لَنْ يَفِرَّ لَنْ يَفُرَّ الْأَمْرُ مِنْهُ فِرَّ اُفْرُرْ لِتَفِرَّ لِتَفُرَّ لِتَفْرِرْ
لِيَفِرَّ لِيَفُرَّ لِيَفْرِرْ وَالنَّهْيُ عَنْهُ لَا تَفِرَّ لَا تَفُرَّ لَا تَفْرِرْ لَا يَفِرَّ لَا يَفُرَّ
لَا يَفْرِرْ لَا تَفِرَّ لَا تَفُرَّ لَا تَفْرِرْ لَا يَفِرَّ لَا يَفُرَّ الظَّرْفُ مِنْهُ مَفَرٌّ مَفَرَّانِ مَفَارُّ مُفَيْرٌ وَالْآلَةُ مِنْهُ مِفَرٌّ
مِفَرَّانِ مَفَارُّ مُفَيْرٌ مِفَرَّةٌ مِفَرَّتَانِ مَفَارُّ مُفَيْرَةٌ مِفْرَارٌ مِفْرَارَانِ مَفَارِيرُ

مُفَرِّرٌ اَفْعَلُ التَّفْضِیْلِ مِنْهُ اَفَرُّ اَفَرَّانِ اَفَرُّوْنَ اَفَارُّ اُفَرِّرُ وَالْمُؤَنَّثُ مِنْهُ فُرَّی
فُرَّیَانِ فُرَّیَاتٌ فَرَّ فُرِّرَ وَتَعْلِیْلَاتُ این باب مانند تعلیلات مَدَّ یَمُدُّ است مگر در جحد
وَمَبْنِیِّ درین باب سه وجه است ماضی معلوم فَرَّ فَرَّا فَرُّوْا تا آخر ماضی مجهول فُرَّ فُرَّا
فُرُّوْا تا آخر مضارع معلوم یَفِرُّ یَفِرَّانِ یَفِرُّوْنَ تا آخر مضارع مجهول یُفَرُّ یُفَرَّانِ
یُفَرُّوْنَ تا آخر الامر منه فِرَّ اِفْرُرْ فِرَّا اِفْرُرَا فِرُّوْا اِفْرُرُوْا فِرِّیْ اِفْرُرِیْ فِرَّا اِفْرُرَا اِفْرُرْنَ صرف صغیر فعل

مضاعف ثلاثی مجرد از باب فَعِلَ یَفْعَلُ الْبِرُّ فرمانبرداری کردن مادر

وپدر بَرَّ یَبُرُّ بِرًّا فَهُوَ بَارٌّ بَارَّانِ بَارُّوْنَ بَرَّةٌ بَرَّارٌ بَرَّةٌ بَرَّارٌ بَرَّانِ
بَرَّارٌ بَرُّوْدٌ بَرُّوْرٌ بَارَّةٌ بَارَّتَانِ بَارَّاتٌ بُوَّارٌ بَرَّةٌ بُوَّرَةٌ وَبَرَّ یَبُرَّ بِرًّا فَهُوَ
مَبْرُوْرٌ مَبْرُوْرَانِ مَبْرُوْرُوْنَ مَبْرُوْرَةٌ مَبْرُوْرَتَانِ مَبْرُوْرَاتٌ مَبَارِیْرُ
مُبَرِّرٌ لَمْ یَبِرَّ لَمْ یَبِرَّا لَمْ یَبِرُّوْا لَمْ تَبِرَّ لَا یَبِرُّ لَا تَبِرُّ لَنْ یَبِرَّ لَنْ تَبِرَّ الْاَمْرُ مِنْهُ
بِرَّ اِبْرَرْ لِتَبِرَّ لِتَبْرُرْ لِیَبِرَّ لِیَبْرُرْ لِتَبِرَّ لِتَبْرُرِیْ لِیَبِرَّا لِیَبْرُرَا لِتَبِرَّا لِتَبْرُرَا لِیَبِرُّوْا لِیَبْرُرُوْا لِتَبِرَّ لِتَبْرُرْنَ وَالنَّهْیُ عَنْهُ لَا تَبِرَّ لَا تَبْرُرْ لَا تَبِرَّا لَا تَبْرُرَا لَا تَبِرُّوْا
لَا تَبْرُرُوْا لَا تَبِرِّیْ لَا تَبْرُرِیْ لَا تَبِرَّا لَا تَبْرُرَا لَا تَبْرُرْنَ اَلظَّرْفُ مِنْهُ مَبَرٌّ مَبَرَّانِ مَبَارُّ مُبَرٌّ وَ
الْاٰلَةُ مِنْهُ مِبَرٌّ مِبَرَّانِ مَبَارُّ مُبَرَّةٌ مِبَرَّتَانِ مَبَارُّ مُبَرَّةٌ مِبْرَارٌ مِبْرَارَانِ
مَبَارِیْرُ مُبَرِّرٌ اَفْعَلُ التَّفْضِیْلِ مِنْهُ اَبَرُّ اَبَرَّانِ اَبَرُّوْنَ اَبَارُّ اُبَرُّ وَالْمُؤَنَّثُ مِنْهُ
بُرّٰی بُرَّیَانِ بُرَّیَاتٌ بُرُّ بُرَّیٰ مَاضِیِ معلوم بَرَّ بَرَّا بَرُّوْا تا آخر بَرَّ در اصل
بَرَرَ بود دو حرف از یک جنس در یک کلمه بهم آمدند هر دو متحرک اول را ساکن کرده در
دوم ادغام کردند بَرَّ شد وبرین قیاس سائر تا بَرَّ تا ماضی مجهول بُرَّ بُرَّا بُرُّوْا

شد یقال بررت والدی بالکسر فانا بار بررة بالفتح وبار بح البر الابار و بح البار بالکسر و فلان بر خالفه و بررته ای یطیعه و برفلان سخر لیعطیه ای صدق و برحجه

یعنی مبرور یعنی صالح

تا آخر مضارع معلوم یَبَرُّ یَبَرَّانِ یَبَرُّوْنَ تا آخر یَبَرُّ در اصل یَبْرِرُ بود دو حرف از یک جنس در یک کلمه بهم آمدند هر دو متحرک حرکت اول را نقل کرده بما قبل داد ند بعده اول ساکن ثانی متحرک اول را در دوم ادغام کردند یَبَرُّ شد و بر تعلیلین قیاس ست در باقی صیغهای مضارع معلوم مضارع مجهول یُبَرُّ یُبَرَّانِ یُبَرُّوْنَ الی آخره یُبَرُّ در اصل یُبْرَرُ بود دو حرف از یک جنس در یک کلمه بهم آمدند هر دو متحرک حرکت اول را نقل کرده بما قبل داد ند بعده اول ساکن ثانی متحرک اول را در دوم ادغام کردند یُبَرُّ شد الامر منه بَرِّ اِبْرَرْ بَرَّا بَرُّوْا اِبْرَرِّیْ بَرَّا اِبْرَرْنَ صرف صغیر فعل ثلاثی مزید مثال واوی از باب افعال الایعاد وعده دادن و ترسیدن و ترسانیدن اَوْعَدَ یُوْعِدُ اِیْعَادًا فَهُوَ مُوْعِدٌ وَاُوْعِدَ یُوْعَدُ اِیْعَادًا فَذَاکَ مُوْعَدٌ لَمْ یُوْعِدْ لَمْ یُوْعَدْ لَا یُوْعِدُ لَا یُوْعَدُ لَنْ یُوْعِدَ لَنْ یُوْعَدَ الامر منه اَوْعِدْ لِتُوْعَدْ لِیُوْعِدْ لِیُوْعَدْ والنهی عنه لَا تُوْعِدْ لَا تُوْعَدْ لَا یُوْعِدْ لَا یُوْعَدْ الظرف منه مُوْعَدٌ مُوْعَدَانِ مُوْعَدَاتٌ ماضی معلوم اَوْعَدَ اَوْعَدَا اَوْعَدُوْا الخ ماضی مجهول اُوْعِدَ اُوْعِدَا اُوْعِدُوْا تا آخر مضارع معلوم یُوْعِدُ یُوْعِدَانِ یُوْعِدُوْنَ تا آخر مضارع مجهول یُوْعَدُ یُوْعَدَانِ یُوْعَدُوْنَ تا آخر الامر منه اَوْعِدْ اَوْعِدَا اَوْعِدُوْا اَوْعِدِیْ اَوْعِدَا اَوْعِدْنَ سوای مصدر دیگر تمام صیغها این باب بر اصل خود اند صرف صغیر فعل ثلاثی مزید مثال یائی از باب افعال الایسار تونگر شدن اَیْسَرَ یُوْسِرُ اِیْسَارًا فَهُوَ مُوْسِرٌ وَاُوْسِرَ یُوْسَرُ اِیْسَارًا فَذَاکَ مُوْسَرٌ لَمْ یُوْسِرْ لَمْ یُوْسَرْ لَا یُوْسِرُ لَا یُوْسَرُ لَنْ یُوْسِرَ

ایعاد وعده دادن و ترسیدن و ترسانیدن

ایسار تونگر

تمرین ۱۲ منجد اللغات

لَنْ یُوْسَرَ الْاَمْرُ مِنْهُ اَیْسِرْ لِیُوْسَرْ لِیُوْسَرْ وَالنَّهْیُ عَنْهُ لَا تُوْسَرْ لَا یُوْسَرْ
لَا یُوْسَرْ اَلظَّرْفُ مِنْهُ مُوْسَرٌ مُوْسَرَانِ مُوْسَرَاتٌ مَاضِیْ مَعْلُوْمٌ اَیْسَرَ اَیْسَرَا اَیْسَرُوْا
تَا آخِرْ مَاضِیْ مَجْهُوْلٌ اُوْسِرَ اُوْسِرَا اُوْسِرُوْا تَا آخِرْ اُوْسِرَ دَرْ اَصْلِ اُیْسِرَ بُوْدْ یَا سَاکِنْ
مَاقَبْلِ او مَضْمُوْمْ آنْ یَا را بِوَاو بَدَلْ کَرْدَنْدْ اُوْسِرَ شُدْ وَبَرِیْنْ قِیَاسْ تَا آخِرْ صِیَغْهَا
مَاضِیْ مَجْهُوْلْ مُضَارِعْ مَعْلُوْمْ یُوْسِرُ یُوْسِرَانِ یُوْسِرُوْنَ تَا آخِرْ یُوْسَرُ دَرْ اَصْلِ یُیْسِرُ بُوْدْ
یَا سَاکِنْ مَاقَبْلِ او مَضْمُوْمْ آنْ یَا را بِوَاو بَدَلْ کَرْدَنْدْ یُوْسِرُ شُدْ وَبَهَمِیْنْ قِیَاسْ دَرْ بَاقِیْ صِیَغْهَا
مُضَارِعْ مَعْلُوْمْ مُضَارِعْ مَجْهُوْلْ یُوْسَرُ یُوْسَرَانِ یُوْسَرُوْنَ تَا آخِرْ یُوْسَرُ دَرْ اَصْلِ یُیْسَرُ بُوْدْ
الخ تَعْلِیْلِ مُضَارِعْ مَجْهُوْلْ وَاسْمِ فَاعِلْ وَاسْمِ مَفْعُوْلْ هَمِیْنْ وَجْهْ اَسْتْ کَهْ تَعْلِیْلِ مَاضِیْ سْتْ اَلْاَمْرُ
اَیْسِرْ اَیْسِرَا اَیْسِرُوْا تَا آخِرْ بَرْ اَصْلِ خُوْدْ سْتْ صَرْفِ صَغِیْرْ فِعْلِ ثُلَاثِیْ مَزِیْدْ اَجْوَفْ وَاوِیْ

از بَابِ اِفْعَالْ

اَلْاِقَامَةُ اِیْسْتَادَنْ وَاسْتَادَه کَرْدَنْ وَبَرْ دَاشْتَنْ وَ
رَاسْتْ دَاشْتَنْ وَرَاسْتْ کَرْدَنْ وَمُدَاوَمَتْ کَرْدَنْ وَاِقَامَتْ نَمَازْ وَحَقِّ چِیْزِیْ گُزَارْدَنْ
وَآرَامْ کَرْدَنْ بِجَایِ وَبَرْخِیْزَانِیْدَنْ اَقَامَ یُقِیْمُ اِقَامَةً فَهُوَ مُقِیْمٌ وَاُقِیْمَ یُقَامُ
اِقَامَةً فَذَاکَ مُقَامٌ لَمْ یُقِمْ لَمْ یُقِمْ لَا یُقِیْمُ لَا یُقَامُ لَنْ یُقِیْمَ لَنْ یُقَامَ اَلْاَمْرُ مِنْهُ اَقِمْ
لِتُقَمْ لِیُقِمْ لِیُقَمْ وَالنَّهْیُ عَنْهُ لَا تُقِمْ لَا تُقَمْ لَا یُقِمْ لَا یُقَمْ اَلظَّرْفُ مِنْهُ مُقَامٌ مُقَامَانِ
مُقَامَاتٌ مَاضِیْ مَعْلُوْمْ اَقَامَ اَقَامَا اَقَامُوْا الخ اَقَامَ دَرْ اَصْلِ اَقْوَمَ بُوْدْ وَاوِ مُتَحَرِّکْ مَاقَبْلِ
او حَرْفِ صَحِیْحْ سَاکِنْ حَرَکَتِ وَاوْ را نَقْلْ کَرْدَه بِمَاقَبْلِ او نَدْ وَاوْ دَرْ اَصْلِ مُتَحَرِّکْ بُوْدْ
مَاقَبْلِ او مَفْتُوْحْ گَشْتْ آنْ وَاوْ را بِالِفْ بَدَلْ کَرْدَنْدْ اَقَامَ شُدْ وَهَمْچُنِیْنْ تَعْلِیْلِ سَائِرْ

اَقْمَنَ در اصل اَقْوَمَنَ بود واو متحرک ماقبل او حرف صحیح ساکن حرکتِ واو را نقل کرده بماقبل دادند واو در اصلِ متحرک بود اکنون ماقبلِ او مفتوح گشت آنواو را بالف بدل کردند التقاءِ ساکنین شد میان الف و میم الف را حذف کردند اَقْمَنَ شد و برین قیاس ست تا آخر ماضیِ معلوم ماضی مجهول اُقِیمَ اُقِیمَا اُقِیمُوا تا آخر اُقِیمَ در اصل اُقْوِمَ بود کسره بر واو ثقیل بود نقل کرده بماقبل دادند بعده واو ساکن ماقبل او مکسور آنواو را بیا بدل کردند اُقِیمَ شد و برین قیاس ست تا اُقِیمَتَا اُقِمْنَ در اصل اُقْوِمْنَ بود کسره بر واو ثقیل بود نقل کرده بماقبل دادند بعده واو ساکن ماقبل او مکسور آنواو را بیا بدل کردند التقاءِ ساکنین شد میانِ یا و میم یا را حذف کردند اُقِمْنَ شد برینوجه است تعلیلِ تا آخر ماضیِ مجهول مضارعِ معلوم یُقِیمُ یُقِیمَانِ یُقِیمُونَ تا آخر تعلیل یُقِیمُ مانند تعلیل اُقِیمَ ست و برین قیاس اند صیغهای باقی مضارعِ معلوم سوای جمع مؤنثِ غائبات و مخاطبات تعلیل یُقِمْنَ و تُقِمْنَ مانند تعلیل اُقِمْنَ ماضی مجهول ست مضارعِ مجهول یُقَامُ یُقَامَانِ یُقَامُونَ تا آخر صیغهای تعلیل مانند اَقَامَ ماضیِ معلوم ست سوای جمع مؤنثِ غائبات و مخاطبات تعلیل یُقَمْنَ و تُقَمْنَ مانند تعلیل اُقِمْنَ ماضی معلوم ست اسم فاعل مُقِیمٌ مُقِیمَانِ مُقِیمُونَ مُقِیمَةٌ مُقِیمَتَانِ مُقِیمَاتٌ مُقِیمٌ در اصل مُقْوِمٌ بود واو متحرک ماقبلِ او حرفِ صحیح ساکن حرکتِ واو را نقل کرده مُقِیمٌ شد و برینوجه تعلیل ست تا آخر صیغهای اسم فاعل اسم مفعول مُقَامٌ مُقَامَانِ مُقَامُونَ مُقَامَةٌ مُقَامَتَانِ مُقَامَاتٌ تعلیل اسم مفعول مذکر و مؤنث مانند تعلیل

اَقَامَ ماضیِ معلوم ست الامر منه اَقِمْ اَقِیْمَا اَقِیْمُوْا الخ اَقِمْ را از تَقْیِیْم بنا کردند و کردند
یوئی اصلش که اصل او تَقْوِمُ بود تا که علامت استقبال بود آنرا حذف کردند ما بعد
حذف ساکن ماند همزهٔ قطعیه محذوفه را باز آوردند امر همان باشد بسکونِ آخر آخرش
را وقف کردند علامتِ وقفی سقوطِ حرکت شد بعده التقاءِ ساکنین شد میانِ یا و میم
یا را حذف کردند اَقِمْ شد و در تثنیه و جمع نون ساقط میشود مگر در جمع مؤنث و مصدر
اِقَامَةً در اصل اِقْوَامًا بود واو متحرک ماقبل او حرف صحیح ساکن حرکتِ واو را نقل کرده
بماقبل دادند واو در اصل متحرک بود اکنون ماقبلِ او مفتوح گشت آنواو را بالف بدل
کردند التقاءِ ساکنین شد میان هر دو الف الفِ اوّل را حذف کردند و عوضِ او تا در
آخرش در آوردند اِقَامَةً شد صرفِ صغیر فعلِ ثلاثی مزید اجوفِ یائی از باب
افعال الاطارة پرانیدن اَطَارَ یُطِیْرُ اِطَارَةً فهو مُطِیْرٌ و اُطِیْرَ یُطَارُ اِطَارَةً
فذاک مُطَارٌ لَمْ یُطِرْ لَمْ یُطَرْ لَا یُطِیْرُ لَا یُطَارُ لَنْ یُطِیْرَ لَنْ یُطَارَ الامر منه اَطِرْ لِتُطَرْ
لِیُطِرْ لِیُطَرْ والنهی عنه لَا تُطِرْ لَا تُطَرْ لَا یُطِرْ لَا یُطَرْ الظرف منه مُطَارٌ مُطَارَانِ
مُطَارَاتٌ ماضیِ معلوم اَطَارَ اَطَارَا اَطَارُوْا الخ اَطَارَ در اصل اَطْیَرَ بود یا متحرک
ماقبلِ او حرفِ صحیح ساکن حرکتِ یا را نقل کرده بماقبل دادند یا در اصل متحرک بود اکنون
ماقبلِ او مفتوح گشت آن یا را بالف بدل کردند اَطَارَ شد و برین قیاس ست تعلیل اَطَارَا
اَطَرْنَ در اصل اَطْیَرْنَ بود یا متحرک ماقبلِ او حرف صحیحِ ساکن حرکتِ یا را نقل کرده
بماقبل دادند یا در اصل متحرک بود اکنون ماقبلِ او مفتوح گشت آن یا را بالف بدل

کردند التقاء ساکنین شد میان الف و راء الف را حذف کردند اَطَرْنَ شد و برین
قیاس ست تعلیل اَطَرْنَا ماضی مجهول اُطِیْرَ اُطِیْرَا اُطِیْرُوْا تا آخر اُطِیْرَ در اصل اُطْیِرَ بود یا متحرک
ماقبل او حرف صحیح ساکن حرکت یا را نقل کرده بماقبل داده اُطِیْرَ شد و برین وجه است تعلیل
اُطِیْرَتَا اُطِیْرَنَ در اصل اُطْیِرَتِ بود یا متحرک ماقبل او حرف صحیح ساکن حرکت یا را نقل
کرده بماقبل داده التقاء ساکنین شد میان یا و راء یا را حذف کردند اُطِرْنَ شد و
تعلیل اُطِرْنَا برین نهج ست مضارع معلوم یُطِیْرُ یُطِیْرَانِ یُطِیْرُوْنَ تا آخر یُطِیْرُ در اصل
یُطْیِرُ بود کسره بر یا ثقیل بود نقل کرده بماقبل داده یُطِیْرُ شد و برین قیاس ست تعلیل در باقی صیغهای
مضارع معلوم سوای جمع مؤنث غائبات و مخاطبات یُطِرْنَ در اصل یُطْیِرْنَ بود کسره
بر یا ثقیل بود نقل کرده بماقبل داده التقاء ساکنین شد میان یا و راء یا را حذف کردند
یُطِرْنَ شد و برین وجه است تعلیل تُطِرْنَ مضارع مجهول یُطَارُ یُطَارَانِ یُطَارُوْنَ تا
آخر تعلیل یُطَارُ مانند اُطِیْرَ ماضی معلوم ست و برین قیاس ست تعلیل در باقی صیغهای
سوای جمع مؤنث غائبات و مخاطبات تعلیل یُطَرْنَ و تُطَرْنَ مانند تعلیل اَطَرْنَ ماضی
معلوم ست مصدر اِطَارَةً در اصل اِطْیَارًا بود یا متحرک ماقبل او حرف صحیح ساکن حرکت
یا را نقل کرده بماقبل داده یا در اصل متحرک بود اکنون ماقبل او مفتوح گشت آن یا را
با الف بدل کردند التقاء ساکنین شد میان هر دو الف الف اول را حذف کردند و عوض
او تا در آخرش در آوردند اِطَارَةً شد اسم فاعل مُطِیْرٌ مُطِیْرَانِ مُطِیْرُوْنَ مُطِیْرَةٌ مُطِیْرَتَانِ
مُطِیْرَاتٌ مُطِیْرٌ در اصل مُطْیِرٌ بود یا متحرک ماقبل او حرف صحیح ساکن حرکت یا را نقل کرده

بما قبل واو مُطیر شد و برین قیاس ست تعلیل باقی صیغهاء اسم فاعل اسم مفعول مُطار
مُطاران مُطارون مُطارة مُطارتان مُطارات مُطار در اصل مُطیر بود یا متحرک
ماقبل او حرف صحیح ساکن حرکت یا را نقل کرده بما قبل واو ندا یا در اصل متحرک بود اکنون
ماقبلش مفتوح گشت آن یا را بالف بدل کردند مُطار شد و تعلیل باقی صیغهای اسم مفعول نیز
برین قیاس ست الامر منه اطِر اطیرا اطیروا اطیری اطیرا اطِرن اطِر را از تُطیر بنا کردند
رد کردند بسوی اصلش که اصل او تُطیر بود تا که علامت استقبال بود آنرا حذف کردند بعد
حذف ساکن با ند همزه قطعیه محذوفه را باز آوردند امر همان باشد بسکون آخر آخرش را وقف
کردند علامت وقفی سقوط حرکت شد بعده یا متحرک ماقبل او حرف صحیح ساکن حرکت یا را نقل کرد
بما قبل واو ند التقاء ساکنین شد میان یا و واو حذف کردند اطِر شد و در تثنیه مذکر و مؤنث
جمع نون ساقط میشود مگر یک نون جمع مؤنث که بحال خود میماند صرف غیر فعل ثلاثی مزید

ناقص واوی از باب افعال

الارضاء خوشنود کردن ارضی یُرضی ارضاءً فهو
مُرضٍ وارضی یُرضی ارضاءً فذاک مُرضًی لم یُرضِ لم یُرضِ لا یُرضی لن
یُرضی لن یُرضی الامر منه ارضِ لِتُرضَ لِیُرضِ لِیُرضَ النهی عنه لا تُرضِ لا تُرضَ
لا یُرضِ لا یُرضَ الظرف منه مُرضًی مُرضیان مُرضیات ماضی معلوم ارضی ارضیا
ارضوا ارضت ارضتا ارضین ارضیت ارضیتما ارضیتم ارضیت ارضیتما ارضیتن
ارضیت ارضینا ارضی در اصل ارضو بود واو ی بود در کلمه ثالث یون رابع گشت ماقبل
او ضمه بود واو را بیا بدل کردند ارضی شد بعده یا متحرک ماقبل او مفتوح آن یا را

بالف بدل کردند ارضی شد ارضیا در اصل ارضوا بود واوی بود در کلمهٔ ثالث چون
رابع شد ماقبل او ضمه نبود آنرا او را بیا بدل کردند ارضیا شد ارضوا در اصل ارضووا
بود واوی بود در کلمهٔ ثالث چون رابع گشت ماقبل او ضمه نبود آنرا او را بیا بدل کردند
ارضیوا شد بعده یا متحرک ماقبل او مفتوح آن یا را بالف بدل کردند التقاء ساکنین
شد میان الف و واو الف را حذف کردند ارضوا شد ارضت در اصل ارضوت بود
بروزن اقعوا ۱۲
واوی بود در کلمهٔ ثالث چون رابع گشت ماقبل او ضمه نبود آنرا او را بیا بدل کردند ارضیت
شد بعده یا متحرک ماقبل او مفتوح آن یا را بالف بدل کردند التقاء ساکنین شد میان
الف و تا الف را حذف کردند ارضت شد ارضتا در اصل ارضوتا بود واوی بود در کلمهٔ
ثالث چون رابع گشت ماقبل او ضمه نبود آنرا او را بیا بدل کردند ارضیتا شد بعده یا
متحرک ماقبل او مفتوح آن یا را بالف بدل کردند التقاء ساکنین شد میان الف و
تا الف حقیقةً ساکن و تا حکماً ساکن الف را حذف کردند ارضتا شد ارضین در اصل
ارضون بود واوی بود در کلمهٔ ثالث چون رابع گشت ماقبل او ضمه نبود آنرا او را
بیا بدل کردند ارضین شد و برین قیاس است تعلیل تا ارضیا ماضی مجهول ارضی
ارضیا ارضوا ارضیت ارضیتا ارضین ارضیت ارضیتما ارضیتم ارضیت ارضیتما
ارضیتن ارضیت ارضینا ارضی در اصل ارضو بود واوی بود در کلمهٔ ثالث چون
رابع گشت ماقبل او ضمه نبود آنرا او را بیا بدل کردند ارضی شد و بر این وجه است تعلیل ارضیا
ارضوا در اصل ارضووا بود واوی بود در کلمهٔ ثالث چون رابع گشت ماقبل او ضمه نبود

آنواو را بیا بدل کردند از ضَنُوا شد بعده ضمه بر یا ثقیل بود نقل کرده با قبل دادند بعد
سلب حرکت ماقبل التقاء ساکنین شد میان یا و واو یا را حذف کردند از ضَنُوا شد
از ضَنِیَ در اصل از ضَنَوَ بود از ضَنَیَا در اصل از ضَنَوَا بود از ضَنَیْنَ در اصل از ضَنَوْنَ
بود تا آخر صیغها و تعلیل تمامی صیغهای ماضی مجهول مانند تعلیل اُرْضِیَ ست تعلیل دوم
(درین همه صیغها واو را بیای کسره ماقبل بدل کردند ۱۲)
از ضَنِیَ در اصل از ضَنَوَ بود واو و فتحه بعد از کسره آنواو را بیا بدل کردند از ضَنِیَ شد بر این
قیاس ست تعلیل باقی صیغهای ماضی مجهول مضارع معلوم یُرْضَی یُرْضَیَانِ یُرْضَوْنَ
تُرْضَی تُرْضَیَانِ یُرْضَیْنَ تُرْضَی تُرْضَیَانِ تُرْضَوْنَ تُرْضَیْنَ تُرْضَیَانِ تُرْضَیْنَ
اُرْضَی نُرْضَی یُرْضَی در اصل یُرْضَوُ بود واو بود در کلمهٔ ثالثه چون رابع گشت
ماقبل او ضمه نبود آنواو را بیا بدل کردند یُرْضَی شد بعده ضمه بر یا ثقیل بود اند انتقد یُرْضَی
شد یُرْضَیَانِ در اصل یُرْضَوَانِ بود واو بود در کلمهٔ ثالثه چون رابع گشت ماقبل او
ضمه نبود آنواو را بیا بدل کردند یُرْضَیَانِ شد یُرْضَوْنَ در اصل یُرْضَوُونَ بود
واو بود در کلمهٔ ثالثه چون رابع گشت ماقبل او ضمه نبود آنواو را بیا بدل کردند
یُرْضَیُونَ شد ضمه بر یا ثقیل بود نقل کرده با قبل دادند بعد سلب حرکت ماقبل التقاء
ساکنین شد میان یا و واو یا را حذف کردند یُرْضَوْنَ شد تُرْضَی مانند یُرْضَی
تُرْضَیَانِ اند یُرْضَیَانِ ست یُرْضَیْنَ در اصل یُرْضَوْنَ بود واو ساکن ماقبل او مکسور
(در ابدال واو بیا ۱۲)
آنواو را بیا بدل کردند یُرْضَیْنَ شد تُرْضَیْنَ واحده مؤنث مخاطبه در اصل تُرْضَوِیْنَ
بود واو بود در کلمهٔ ثالثه چون رابع گشت ماقبل او ضمه نبود آنواو را بیا بدل کردند

تُرْضِيَيْنِ شد بعده کسره بر یا ثقیل بود اندا ختند التقاء ساکنین شد میان هر دو
یا یا را اول را حذف کردند تُرْضِيَنِ شد تعلیل دوم یُرْضِيَ در اصل یُرْضِوُ بود واو
واقع شد بعد از کسره آنواو را بیا بدل کردند یُرْضِيَ شد بعده ضمه بر یا ثقیل بود اندا ختند
یُرْضِيَ گردید و برین تعلیل قیاس ست در باقی صیغهای مضارع معلوم مضارع مجهول یُرْضَى
یُرْضَيَانِ یُرْضَوْنَ تُرْضَى تُرْضَيَانِ یُرْضَيْنَ تُرْضَى تُرْضَيَانِ تُرْضَوْنَ تُرْضَيْنَ
تُرْضَيَانِ تُرْضَيْنَ أُرْضَى نُرْضَى یُرْضَى در اصل یُرْضَوُ بود واوی بود در کلمهٔ ثالثه
چون رابع گشت ماقبل او ضمه نبود آنواو را بیا بدل کردند یُرْضَى شد بعده یا متحرک
ماقبل او مفتوح آن یا را بالف بدل کردند یُرْضَى شد و برین تعلیل قیاس ست در باقی صیغهای
مضارع مجهول مصدر اِرْضَاءٌ در اصل اِرْضَايٌ بود یا واقع شد بعد الف زائده آن
یا را بهمزه بدل کردند اِرْضَاءٌ شد اسم فاعل مُرْضٍ مُرْضِيَانِ مُرْضُوْنَ مُرْضِيَةٌ
مُرْضِيَتَانِ مُرْضِيَاتٌ مُرْضٍ در اصل مُرْضِوٌ بود واو واقع شد بعد از کسره آنواو
را بیا بدل کردند مُرْضِيٌ شد بعده ضمه بر یا ثقیل بود اندا ختند التقاء ساکنین شد
میان یا و تنوین یا را حذف کردند مُرْضٍ شد مُرْضِيَانِ در اصل مُرْضِوَانِ بود واو
واقع شد بعد از کسره آنواو را بیا بدل کردند مُرْضِيَانِ شد و برین قیاس ست تعلیل
تا آخر صیغهای اسم فاعل اسم مفعول مُرْضًى مُرْضَيَانِ مُرْضَوْنَ مُرْضَاةٌ مُرْضَاتَانِ
مُرْضَيَاتٌ مُرْضًى در اصل مُرْضَوٌ بود واوی بود در کلمهٔ ثالثه چون رابع گشت ماقبل
او ضمه نبود آنواو را بیا بدل کردند مُرْضَيٌ شد بعده با متحرک ماقبل و مفتوح آن یا را

بالف بدل کردند التقاء ساکنین شد میان الف و تنوین الف را حذف کردند مرضی
شد مرضیان در اصل مرضوان بود واوی بود در کلمهٔ ثالثه چون رابع گشت
ماقبل او ضمه نبود آنواو را بیا بدل کردند مرضیان شد مرضون در اصل مرضووٌ
بود واوی بود در کلمهٔ ثالثه چون رابع گشت ماقبل او ضمه نبود آنواو را بیا بدل کردند
مرضیون شد بعده یا متحرک ماقبل او مفتوح آن یا را بالف بدل کردند التقاء ساکنین
شد میان الف و واو الف را حذف کردند مرضون شد مرضاة در اصل مرضوة بود
بروزن مفعون ۱۲
واوی بود در کلمهٔ ثالثه چون رابع گشت ماقبل او ضمه نبود آنواو را بیا بدل کردند
مرضیة شد بعده یا متحرک ماقبل او مفتوح آنرا بالف بدل کردند مرضاة شد و برین
قیاس است تعلیل مرضاتان مرضیات در اصل مرضواة بود واوی بود در موضع
ثالث چون رابع گشت ماقبل او ضمه نبود آنواو را بیا بدل کردند مرضیات شد الامر منه
ارض ارضیا ارضوا ارضی ارضیا ارضین ارض را از ترضی بنا کردند تا که علامت
استقبال بود آنرا حذف کردند مابعد حذف ساکن ماند همزهٔ قطعیه محذوف باز آوردند امر
همان باشد بسکون آخر آخرش را وقف کردند علامت وقفی سقوط حرف علة شد ارض
شد و در تثنیه مذکر و مؤنث و جمع مذکر نون ساقط میشود مگر در جمع مؤنث ساقط نشود
صرف صغیر فعل ثلاثی مزید فیه مفروق از باب افعال الایجاء بخشیدن
و سوده گردانیدن سم ستور را و بلی صید باز گشتن شکاری اوجی یوجی ایجاء مهم
موجی و اوجی یوجی ایجاء فذاک موجی اوجی لم یوج لا یوجی لن یوجی

دبه صید باز گشتن شکاری دوبار دو فتن در زمین در رسیدن چاه و آب بر بنا و در واقع نمودن و کشیدن یقال اوجی من کذا

لَنْ یُوْجِیَ الْاَمْرَ مِنْهُ اَوْجِ لِتُوْجِ لِیُوْجِ وَالنَّهْیُ عَنْهُ لَا تُوْجِ لَا تُوْجِ لَا یُوْجِ
لَا یُوْجِ الظَّرْفُ مِنْهُ مُوْجًی مُوْجَیَانِ مُوْجَیَاتٌ مَاضِیْ مَعْلُوْمْ اَوْجٰی اَوْجَیَا اَوْجَوْا
اَوْجَتْ اَوْجَتَا اَوْجَیْنَ اَوْجَیْتَ اَوْجَیْتُمَا اَوْجَیْتُمْ اَوْجَیْتِ اَوْجَیْتُمَا اَوْجَیْتُنَّ اَوْجَیْتُ
اَوْجَیْنَا مَاضِیْ مَجْهُوْلْ اُوْجِیَ اُوْجِیَا اُوْجُوْا اُوْجِیَتْ اُوْجِیَتَا اُوْجِیْنَ اُوْجِیْتَ اُوْجِیْتُمَا
اُوْجِیْتُمْ اُوْجِیْتِ اُوْجِیْتُمَا اُوْجِیْتُنَّ اُوْجِیْتُ اُوْجِیْنَا مُضَارِعْ مَعْلُوْمْ یُوْجِیْ یُوْجِیَانِ
یُوْجُوْنَ تَا آخِرْ یُوْجِیْ دَرْ اَصْلِ یُوْجِیُ بُوْدْ ضَمَّهْ بَرْ یَا ثَقِیْلْ بُوْدْ اَنْدَاخْتَنْدْ یُوْجِیْ شُدْ
یُوْجِیَانِ بَرْ اَصْلِ خُوْدْ ست یُوْجُوْنَ دَرْ اَصْلِ یُوْجِیُوْنَ بُوْدْ ضَمَّهْ بَرْ یَا ثَقِیْلْ بُوْدْ نَقْلْ کَرْدْ
بِمَا قَبْلْ وَاوْ نَدْ بَعْدْ سَلْبْ حَرَکَتِ مَا قَبْلِ الْتِقَاءِ سَاکِنَیْنْ شُدْ مِیَانِ یَا وَ وَاوْ یَا رَا حَذْفْ
کَرْدَنْدْ یُوْجُوْنَ شُدْ وَ بَرِیْنْ قِیَاسْ ست تَعْلِیْلْ تُوْجُوْنَ تُوْجِیْنَ دَرْ اَصْلِ تُوْجِیُوْنَ بُوْدْ کَسْرَهْ
بَرْ یَا ثَقِیْلْ بُوْدْ نَقْلْ کَرْدَهْ بِمَا قَبْلْ وَاوْ نَدْ بَعْدْ سَلْبْ حَرَکَتِ مَا قَبْلِ الْتِقَاءِ سَاکِنَیْنْ شُدْ مِیَا
هَرْدُوْ یَا یَا رَا اَوَّلْ رَا حَذْفْ کَرْدَنْدْ تُوْجِیْنَ شُدْ مُضَارِعْ مَجْهُوْلْ یُوْجٰی یُوْجَیَانِ یُوْجَوْنَ
تَا آخِرْ مَصْدَرْ اِیْجَاءٌ دَرْ اَصْلِ اِوْجَایٌ بُوْدْ یَا وَاقِعْ شُدْ بَعْدْ اَلِفْ زَائِدَهْ آنْ یَا رَا بِهَمْزَهْ بَدَلْ
کَرْدَنْدْ اِوْجَاءٌ شُدْ بَعْدْ وَاوْ سَاکِنْ مَا قَبْلِ اُوْ مَکْسُوْرْ آنْ وَاوْ رَا بِیَا بَدَلْ کَرْدَنْدْ اِیْجَاءٌ شُدْ
اِسْمِ فَاعِلْ مُوْجِیْ مُوْجِیَانِ مُوْجُوْنَ مُوْجِیَةٌ مُوْجِیَتَانِ مُوْجِیَاتٌ مُوْجِیْ دَرْ اَصْلِ مُوْجِیُ
بُوْدْ ضَمَّهْ بَرْ یَا ثَقِیْلْ بُوْدْ اَنْدَاخْتَنْدْ اِلْتِقَاءِ سَاکِنَیْنْ شُدْ مِیَانِ یَا وَ تَنْوِیْنْ یَا رَا حَذْفْ کَرْدَنْدْ
مُوْجِیْ شُدْ اِسْمِ مَفْعُوْلْ مُوْجًی مُوْجَیَانِ مُوْجَوْنَ مُوْجَاةٌ مُوْجَاتَانِ مُوْجَیَاتٌ
مُوْجَاةٌ دَرْ اَصْلِ مُوْجَیَةٌ بُوْدْ یَا مُتَحَرِّکْ مَا قَبْلْ وَ مَفْتُوْحْ آنْ یَا رَا بِاَلِفْ بَدَلْ کَرْدَنْدْ

مُوجَاةٌ شد و برین قیاس ست تعلیل مُوجَاتَانِ الامر منه اُوجِ اُوجِیَا اُوجُوا اُوجِی
اُوجِیَا اُوجِینَ اُوجِ را از تُوجِی بنا کردند تا که علامت استقبال بود آنرا حذف کردند
مابعد حذف ساکن ماند همزهٔ قطعیه محذوفه را باز آوردند امر بمان باشد بسکون آخر
آخرش را وقف کردند علامت وقفی سقوط حرف علة شد و در باقی صیغهای امر حاضر سقوط
نون میشود مگر نون جمع مؤنث که بر حال خود میماند صرف صغیر فعل ثلاثی مزید لفیف
مقرون از باب افعال الاهواء قصد کردن و انداختن و اشاره کردن و دوست
داشتن اَهْوَی یُهْوِی اِهْوَاءً فهو مُهْوٍ و اُهْوِیَ یُهْوَی اِهْوَاءً فذاک مُهْوًی لَمْ یُهْوِ
لَمْ یُهْوَ لَا یُهْوِی لَا یُهْوَی لَنْ یُهْوِیَ لَنْ یُهْوَی الامر منه اَهْوِ لِتُهْوِ لِیُهْوِ لِیُهْوَ النهی عنه
لَا تُهْوِ لَا تُهْوَ لَا یُهْوِ لَا یُهْوَ الظرف منه مُهْوًی مُهْوَیَانِ مُهْوَیَاتٌ ماضی معلوم اَهْوَی
اَهْوَیَا اَهْوَوْا تا آخر ماضی مجهول اُهْوِیَ اُهْوِیَا اُهْوُوا تا آخر مضارع معلوم یُهْوِی
یُهْوِیَانِ یُهْوُونَ تا آخر مضارع مجهول یُهْوَی یُهْوَیَانِ یُهْوَوْنَ تا آخر اسم فاعل
مُهْوٍ مُهْوِیَانِ مُهْوُونَ مُهْوِیَةٌ مُهْوِیَتَانِ مُهْوِیَاتٌ اسم مفعول مُهْوًی مُهْوَیَانِ
مُهْوَوْنَ مُهْوَاةٌ مُهْوَاتَانِ مُهْوَیَاتٌ الامر منه اَهْوِ اَهْوِیَا اَهْوُوا اَهْوِی اَهْوِیَا
اَهْوِینَ تعلیلهای این باب مانند تعلیلهای باب اُدْعِیَ یُوجِی ست صرف صغیر فعل ثلاثی
مزید مضاعف از باب افعال الاحباب دوست داشتن و برگزیدن و مانده
شدن شتر و دابه بر آوردن کشت اَحَبَّ یُحِبُّ اِحْبَابًا فهو مُحِبٌّ و اُحِبَّ یُحَبُّ اِحْبَابًا
فذاک مُحَبٌّ لَمْ یُحِبَّ لَمْ یُحَبَّ لَمْ یُحِبَّ لَمْ یُحَبَّ لَا یُحِبُّ لَا یُحَبُّ لَنْ یُحِبَّ لَنْ یُحَبَّ

شتر و هوا الواز
فی الخیل یقال
اَحْبَا البعیر و البعیر
محبا و هو ان یعیا
من اولی و لم یقدر
علی القیام و
شتر و دابه
گرفتن کشت

۱۷۰

اجواب باب
دوست داشتن
و برگزیدن و
بر آوردن

الامر منه اَحِبَّ اَحِبَّا اَحِبَّ لِتُحَبَّ لِتُحَبَّا لِتُحَبَّ لِيُحَبَّ لِيُحَبَّا لِيُحَبَّ والنهی عنه
لَا تُحَبَّ لَا تُحَبَّا لَا تُحَبَّ لَا تُحَبَّ لَا تُحَبَّا لَا تُحَبَّ لَا يُحَبَّ لَا يُحَبَّا لَا يُحَبَّ الظرف منه
مُحَبٌّ مُحَبَّانِ مُحَبَّاتٌ ماضی معلوم اَحَبَّ اَحَبَّا اَحَبُّوا تا آخر اَحَبَّ در اصل اَحْبَبَ بود
دو حرف از یکجنس در یک کلمه بهم آمدند هر دو متحرک حرکت اول را نقل کرده بماقبل دادند
بعده اول ساکن ثانی متحرک اول را در دوم ادغام کردند اَحَبَّ شد و برین قیاس است
تعلیل تا اَحَبَّتَا و باقی بر اصل خود ست ماضی مجهول اُحِبَّ اُحِبَّا اُحِبُّوا تا آخر اُحِبَّ در
اصل اُحْبِبَ بود دو حرف از یکجنس در یک کلمه بهم آمدند هر دو متحرک حرکت اول را نقل کرده
بماقبل دادند بعده اول ساکن ثانی متحرک اول را در دوم ادغام کردند اُحِبَّ شد و برین
قیاس ست تعلیل تا اُحِبَّتَا و باقی بر اصل خود ست مضارع معلوم یُحِبُّ یُحِبَّانِ یُحِبُّونَ
تا آخر یُحِبُّ در اصل یُحْبِبُ بود دو حرف از یکجنس در یک کلمه بهم آمدند هر دو متحرک حرکت
اول را نقل کرده بماقبل دادند بعده اول ساکن ثانی متحرک اول را در دوم ادغام کردند
یُحِبُّ شد و همبرین منوال ست تعلیل باقی صیغهای مضارع معلوم مضارع مجهول
یُحَبُّ یُحَبَّانِ یُحَبُّونَ تا آخر بر نهج تعلیل مضارع معلوم ست اسم فاعل مُحِبٌّ مُحِبَّانِ
مُحِبُّونَ مُحِبَّةٌ مُحِبَّتَانِ مُحِبَّاتٌ مُحِبٌّ در اصل مُحْبِبٌ بود دو حرف از یکجنس در یک کلمه
بهم آمدند هر دو متحرک حرکت اول را نقل کرده بماقبل دادند بعده اول ساکن ثانی متحرک اول
را در دوم ادغام کردند مُحِبٌّ شد و تعلیل صیغهای باقی اسم فاعل نیز برین قیاس ست
اسم مفعول مُحَبٌّ مُحَبَّانِ مُحَبُّونَ مُحَبَّةٌ مُحَبَّتَانِ مُحَبَّاتٌ مُحَبٌّ در اصل مُحْبَبٌ بود دو حرف

از یکجنس در یک کلمه بهم آمدند هر دو متحرک حرکت اول را نقل کرده با قبل دادند و اول را در
دوم ادغام کردند محب شد همان نهج تعلیل است در باقی صیغهای اسم مفعول الا من منه احب
احبب احبوا احبی احبا احببن احب را از محب بنا کردند بسوی اصلش که
محبب بود تا که علامت استقبال بود آنرا حذف کردند بعد حذف ساکن با همزه قطعیه
محذوف را باز آوردند امر همان باشد بسکون آخر آخرش وقف کردند علامت وقفی
سقوط حرکت شد التقاء ساکنین شد میان هر دو با را اول که ساکن شده بود برای
ادغام و با ثانی که ساکن شد برای علامت وقفی بعضی با ثانی را حرکت فتح دادند لان
الفتحة اخف الحرکات بعده اول ساکن ثانی متحرک اول را در دوم ادغام کردند احب
شد و بعضی با ثانی را حرکت کسره دادند لان الساکن اذا حرک حرک بالکسر بعده
اول ساکن ثانی متحرک اول را در دوم ادغام کردند احب خواندند و بعضی بترک ادغام
احبب خواندند و در تثنیه مذکر و مؤنث و جمع مذکر نون ساقط شد مگر در جمع مؤنث حرف
صغیر فعل ثلاثی مزید مهموز الفا صحیح از باب افعال الایمان گرویدن
و ایمن گردانیدن و تصدیق کردن و قبول شریعت کردن و فروتنی نمودن و امان
دادن آمن یؤمن ایمانا فهو مؤمن و ذاک مؤمن لم
یؤمن لم یؤمن لا یؤمن لن یؤمن لن یؤمن الامر منه آمن لیؤمن
لیؤمن لیؤمن والنهی عنه لا تؤمن لا تؤمن لا یؤمن لا یؤمن الظرف منه مؤمن
مؤمنان مؤمنات ماضی معلوم آمن آمنا آمنوا آمنت ماضی مجهول اؤمن اؤمنا

اُومِنُوا تا آخر مضارع معلوم یُؤْمِنُ یُؤْمِنَانِ یُؤْمِنُونَ تا آخر مضارع مجهول
یُؤْمَنُ یُؤْمَنَانِ یُؤْمَنُونَ تا آخر اسم فاعل مُؤْمِنٌ مُؤْمِنَانِ مُؤْمِنُونَ
مُؤْمِنَةٌ مُؤْمِنَتَانِ مُؤْمِنَاتٌ اسم مفعول مُؤْمَنٌ مُؤْمَنَانِ مُؤْمَنُونَ مُؤْمَنَةٌ
مُؤْمَنَتَانِ مُؤْمَنَاتٌ الامر منه آمِنْ آمِنَا آمِنُوا آمِنِي آمِنَا آمِنَّ آمِنْ را از
نُؤْمِنُ بنا کردند تا که علامت استقبال بود آنرا حذف کردند ما بعد حذف ساکن ماند
همزه قطعیه محذوفه را باز آوردند امر همان باشد بسکون آخر آخرش را وقف کردند
علامت وقفی سقوط حرکت شد آمِنْ گشت بعده همزه ساکن ماقبل او مفتوح آن
همزه را بالف بدل کردند آمِنْ شد صرف صغیر فعل ثلاثی مزید ناقص یائی از
باب تفعیل التَّثْنِیَةُ بدو نسبت کردن و دوم گردانیدن ثَنَّى يُثَنِّي تَثْنِيَةً فَهُوَ مُثَنٍّ
وَثُنِّيَ يُثَنَّى تَثْنِيَةً فذاک مُثَنًّى لَمْ يُثَنِّ لَمْ يُثَنَّ لَا يُثَنِّي لَا يُثَنَّى لَنْ يُثَنِّيَ لَنْ يُثَنَّى
الامر منه ثَنِّ لِتُثَنَّ لِيُثَنَّ والنهي عنه لَا تُثَنِّ لَا تُثَنَّ لَا يُثَنِّ لَا يُثَنَّ الظرف
منه مُثَنًّى مُثَنَّيَانِ مُثَنَّيَاتٌ ماضي معلوم ثَنَّى ثَنَّيَا ثَنَّوْا ثَنَّتْ ثَنَّتَا ثَنَّيْنَ ثَنَّيْتُ
تا آخر ماضي مجهول ثُنِّيَ ثُنِّيَا ثُنُّوا ثُنِّيَتْ ثُنِّيَتَا ثُنِّينَ الى آخره مضارع معلوم يُثَنِّي
يُثَنِّيَانِ يُثَنُّونَ الخ مضارع مجهول يُثَنَّى يُثَنَّيَانِ يُثَنَّوْنَ تا آخر اسم فاعل مُثَنٍّ
مُثَنِّيَانِ مُثَنُّونَ مُثَنِّيَةٌ مُثَنِّيَتَانِ مُثَنِّيَاتٌ اسم مفعول مُثَنًّى مُثَنَّيَانِ مُثَنَّوْنَ مُثَنَّاةٌ
مُثَنَّاتَانِ مُثَنَّيَاتٌ الامر منه ثَنِّ ثَنِّيَا ثَنُّوا ثَنِّي ثَنِّيَا ثَنِّينَ ثَنِّ از مُثَنِّي بنا کردند تا که
علامت استقبال بود آنرا حذف کردند ما بعد حذف متحرک ماند امر همان باشد که

بسکونِ آخر آخرش را وقف کردند علامتِ وقفی سقوطِ حرف علۃ شدش گردید صرفِ
صغیرِ فعلِ ثلاثی مزیدِ لفیفِ مفروق از بابِ تفعیل التوصیۃ اندرز و وصیت کردن
وَصّٰی یُوَصِّیْ تَوْصِیَۃً فَھُوَ مُوَصٍّ وَوُصِّیَ یُوَصّٰی تَوْصِیَۃً فَذَاکَ مُوَصًّی لَمْ یُوَصِّ لَمْ
یُوَصَّ لَا یُوَصِّیْ لَا یُوَصّٰی لَنْ یُّوَصِّیَ لَنْ یُّوَصّٰی اَلْاَمْرُ مِنْہُ وَصِّ لِتُوَصَّ لِیُوَصِّ
لِیُوَصَّ وَالنَّہْیُ عَنْہُ لَا تُوَصِّ لَا تُوَصَّ لَا یُوَصِّ لَا یُوَصَّ اَلظَّرْفُ مِنْہُ مُوَصًّی مُوَصَّیَانِ
مُوَصَّیَاتٌ مَاضِیْ معلوم وَصّٰی وَصَّیَا وَصَّوْا تا آخر مَاضِیْ مجہول وُصِّیَ وُصِّیَا وُصُّوْا تا آخر
مضارع معلوم یُوَصِّیْ یُوَصِّیَانِ تا آخر مضارع مجہول یُوَصّٰی یُوَصَّیَانِ تا آخر اسم فاعل
مُوَصٍّ مُوَصِّیَانِ مُوَصُّوْنَ مُوَصِّیَۃٌ مُوَصِّیَتَانِ مُوَصِّیَاتٌ اسم مفعول مُوَصًّی مُوَصَّیَانِ
تا آخر تعلیل و تصریف این باب بمثلِ تعلیل و تصریف شَیَّ یَشْیَ ست صرفِ صغیرِ فعلِ ثلاثی
مزیدِ لفیفِ مقرون از بابِ تفعیل التطویۃ نوردیدن طَوّٰی یُطَوِّیْ تَطْوِیَۃً
فَھُوَ مُطَوٍّ وَطُوِیَ یُطَوّٰی تَطْوِیَۃً فَذَاکَ مُطَوًّی لَمْ یُطَوِّ لَمْ یُطَوَّ لَا یُطَوِّیْ لَا یُطَوّٰی
لَنْ یُّطَوِّیَ لَنْ یُّطَوّٰی اَلْاَمْرُ مِنْہُ طَوِّ لِتُطَوَّ لِیُطَوِّ لِیُطَوَّ وَالنَّہْیُ عَنْہُ لَا تُطَوِّ لَا تُطَوَّ لَا یُطَوِّ
لَا یُطَوَّ اَلظَّرْفُ مِنْہُ مُطَوًّی مُطَوَّیَانِ مُطَوَّیَاتٌ بر قیاسِ شَیَّ یَشْیَ ست در حقِّ تعلیل
و تصریف صرفِ صغیرِ فعلِ ثلاثی مزیدِ ناقصِ یائی از بابِ مفاعلہ المُرَامَاۃ
ہمدیگر را تیر انداختن رَامٰی یُرَامِیْ مُرَامَاۃً فَھُوَ مُرَامٍ وَرُوْمِیَ یُرَامٰی مُرَامَاۃً فَذَاکَ مُرَمًّی
لَمْ یُرَامِ لَمْ یُرَامَ لَا یُرَامِیْ لَا یُرَامٰی لَنْ یُّرَامِیَ لَنْ یُّرَامٰی اَلْاَمْرُ مِنْہُ رَامِ لِتُرَامَ لِیُرَامِ
لِیُرَامَ وَالنَّہْیُ عَنْہُ لَا تُرَامِ لَا تُرَامَ لَا یُرَامِ لَا یُرَامَ اَلظَّرْفُ مِنْہُ مُرَامًی مُرَامَیَانِ مُرَامَیَاتٌ

۵۱ تَوْصِیَۃٌ اندرز و وصیت کردن ۱۲ منتخب اللغات

۵۲ تَوْصِیَۃٌ اندرز کردن والاسم الوصاۃ والوصایۃ یقال اوصیت بہ شیئاً واوصیت الیہ

۱۷۴

جملہ وصایا جمع الوصایۃ بالفتح والکسر ۱۲ قاموس

مُرَامَاۃ تیر انداختن شتی تیر انداختن و منہ بہ تیر انداختن و کلاہ انداختن و دیدان ست مار مرامی الادب فی لغات العرب قاموس

ماضیِ معلوم رَامَی رَامَیَا رَامَوَا تا آخر ماضیِ مجهول رُمِیَ رُمِیَا رُمُوا تا آخر رُمُوا
در اصل رُمِیُوا بود ضمه بر یا ثقیل بود نقل کرده بماقبل دادند بعد سلب حرکتِ ماقبل
التقاءِ ساکنین میانِ یا و واو یا را حذف کردند رُمُوا شد مضارعِ معلوم یَرْمِی یَرْمِیَانِ
یَرْمُونَ تا آخر یَرْمِی در اصل یَرْمِیُ بود ضمه بر یا ثقیل بود انداختند یَرْمِی شد
بر وزن فُعُوْلٌ ۱۲
برین قیاس ست تعلیلِ تَرْمِی وَاَرْمِی وَنَرْمِی یَرْمُونَ در اصل یَرْمِیُونَ بود ضمه
حذف ضمهٔ یا ۱۲
بر یا ثقیل بود نقل کرده بماقبل دادند بعد از سلب حرکتِ ماقبل التقاءِ ساکنین شد میانِ
یا و واو یا را حذف کردند یَرْمُونَ شد و برین قیاس ست تعلیلِ تَرْمُونَ تَرْمِیْنَ وَاحِدَهٗ
بر وزن یَفْعُوْنَ ۱۲
مؤنث مخاطبه در اصل تَرْمِیِیْنَ بود کسره بر یا ثقیل بود ..... یا نقل کرده
بماقبل دادند بعد سلب حرکتِ ماقبل التقاءِ ساکنین شد میانِ هر دو یا یا را اول را حذف
کردند تَرْمِیْنَ شد مضارعِ مجهول یُرْمَی یُرْمَیَانِ یُرْمَوْنَ تا آخر مصدر مُرَامَاةٌ
بر وزن تُفَاعِیْنَ ۱۲
در اصل مُرَامَیَةٌ بود یا متحرک ماقبلِ او مفتوح آن یا را بالف بدل کردند مُرَامَاةٌ شد
اسمِ فاعل مُرَامٍ مُرَامِیَانِ مُرَامُوْنَ مُرَامِیَةٌ مُرَامِیَتَانِ مُرَامِیَاتٌ مُرَامٍ در اصل مُرَامِیٌ
بود ضمه بر یا ثقیل بود انداختند التقاءِ ساکنین شد میانِ یا و تنوین یا را حذف کردند
مُرَامٍ شد اسمِ مفعول مُرَامًی مُرَامَیَانِ مُرَامَوْنَ مُرَامَاةٌ مُرَامَاتَانِ مُرَامَیَاتٌ مُرَامَاةٌ
بر وزن مُفَاعٍ ۱۲
در اصل مُرَامَیَةٌ بود یا متحرک ماقبلِ او مفتوح آن یا را بالف بدل کردند مُرَامَاةٌ شد
و برین قیاس ست تعلیلِ مُرَامَاتَانِ وَمُرَامَیَاتٌ الامر منه رَامِ رَامِیَا رَامُوا رَامِی رَامِیَا
متحرک ماقبلِ او مفتوح آن یا را بالف بدل کردند ۱۲
رَامِیْنَ رَامِ را از تَرْمِی بنا کردند تا که علامتِ استقبال بود آنرا حذف کردند بعد حذف